

نظری و گذری بر جوانبی از کتاب «از پادشاهی مطلقه تا سقوط ج د ا» بخش ششم

درینجا پیش از آنکه گذر و نظر را بر فعالیت های نویسنده در عرصه نظامی به پایان ببرم، خواننده گان محترم را به توجه مجدد به چند نقطه پرسش برانگیز جلب می کنم:

مولف، در باره فعالیت هایش در میان نظامیان به صورت مکرر از ادامه آن کارخلاف موازین حزبی، رغم مخالفت جدی ببرک کارمل، سخن گفته، ولی این را هم نوشته که بعداً رهبری حزب نه اینکه مانع کار شان نمی شد بلکه به آن علاقمندی هم نشان می داد. همچنان ادعا می کند که «نور احمد نور و اینجانب پیوسته اطلاعات و موضوعات مربوطه را به اطلاع ببرک کارمل و میر اکبر خیبر میرساندیم» (ص ۱۵۳). با اینکه اطلاع رسانی به خیبر در صفحه های قبلی رد شده، این سوال برجسته می گردد که آیا این وکیل بود که کارمل را به این سو کشاند و ابتکار و جلو قضیه، مانند امین در دست وی بود، یا قضیه شکل دیگر داشت؟

بنا بر گزارش خودش، بعد از آنکه گویا بر بنیاد طرح جان آقا، موضوع خطیر اقدام نظامی را با شماری قابل توجه افسران شریک و موافقت شان را جلب کرده بود، این طرح را برای اولین بار، با کارمل در میان گذاشته و مورد عتاب و توبیخ او واقع و از ادامه این ماجراجویی منع گردیده بود. بعد از فشرده شدن کارمل وعده داده بود از موضوع به کسی چیزی نگوید و سپس او را به صرف چایینکی و سینما دعوت کرده بود. آیا این منطقی و پذیرفتنی بوده می تواند که کارمل به مثابه رهبر و بالاترین مقامی که از اصولیت، امنیت و مصوونیت حزب و حراست از منافع جامعه، مسوولیت دارد، به جای آنکه وی را به حیث شخص ماجراجو و توطئه گر، که مصوونیت حزب و نظم جامعه را به خطر می انداخت، برای محاکمه حزبی به کمیسیون مربوط معرفی بدارد، با تعارف چایینکی و سینما مورد نوازش قرار داده باشد؟ اگر این داستان، خود ساخته باشد، جفای بزرگیست در حق رهبر، موسس و آموزگار بزرگ حزب.

درین ارتباط حرف مهم دیگر اینست که بعد از طرح موضوع، کارمل از وکیل پرسیده بود آیا با افسران یا کسان دیگر نیز روی این طرح، صحبت کرده یا خیر، وی در پاسخ انکار کرده و دلیل انکارش را ترس از مجازات و ممنوعیت از ادامه کار در میان نظامیان، وانمود ساخته است. در حالی که رهبری، آغاز چنان کاری را هدایت نداده، ممنوعیت ادامه آن به چه معنا بوده می تواند؟ درین صورت به رهنمایی کی و به نفع کی یا کجا نمی خواست از ادامه این کار باز داشته شود؟

در ص ۱۷۷ یکی از دیالوگ های اولیش را در مورد طرح قیام نظامی با گل آقا، بعد از آنکه اخیر الذکر از در میان گذاشتن این مفکوره با هدایت الله، سخن گفته، چنین شرح داده است:

«رفیق گل آقا، در اول خودت با من موافق نبودی، و حالا بدون اجازه و نظرم، این موضوع را چرا با هدایت الله در میان گذاشتی؟»

در جواب گفت: «فرقی نمی کند. هدایت الله کسی نیست که موضوع را با کسی دیگر در میان بگذارد.»

برایش گفتم: «هدایت الله با فیض محمد وزیر داخله بسیار نزدیک است و وی با شما در یک بلاک زنده گی می کند و فیض محمد، هدایت الله را به محمد داوود معرفی کرد و پیشنهاد قوماندانی کوماندو را برای وی نزد محمد داوود نمود، اگر این موضوع را با فیض محمد طرح کند، خوب نمی شود. زیرا فیض محمد با ذبیح الله زیارمل موضوع را در میان می گذارد و ذبیح الله موضوع را حتما به ببرک کارمل و میر اکبر خیبر می گوید و درین مورد قبل از آنکه کدام حرکت صورت گرفته باشد در داخل حزب موضوع افشا و باعث ختم کارهای حزبی حتی اخراج از حزب می شود زیرا من موضع اصولی رهبری حزب را در زمینه خوب می دانم.»

موصوف دست پاچه شده گفت: «بسیار خوب، من امروز نزد هدایت الله به خانه اش می روم و برایش تکرار می کنم که این موضوع را برای فیض محمد، بنا بر حساسیتی که خودت گفتی، طرح نکند. همچنین این موضوع را برایش می گویم که این موضوع طرح خودم بوده است نه از طرف رفیق وکیل و یادآوری میکنم که در روزهای جلسه، با خودت موضوع را در میان نگذارد.»

در دیالوگ بالا، هم از موضع اصولی حزب در مخالفت با این مفکوره، هم از اصرار خود بر ادامه این کار در غیاب اجازه رهبری، هم از تلاش در بیخبر گذاشتن رهبری تا لحظه راه اندازی عملی قیام، پرده برداشته، اصولی بودن زیارمل را نیز مسجل ساخته است.

از آن جایی که نویسنده صرف بر رفتار غیر اصولی و سرکشی خود از رهنمودهای رهبری تمرکز کرده، دلیلی را که برای شخص خودش چنین حقی را قایل شده بود، بازگو نکرده است، در برابر خواننده این پرسشها قد بر می افرازد:

- 1 - آیا او در غیاب حزب، امینوار برای به قدرت رساندن خودش فعالیت می کرد؟
- 2 - آیا در تبانی مخفی با امین، و در همکاری مفهوم شده با او قرار داشت؟
- 3 - آیا بیخبری رهبری را روپوش ابتدایی کارش قرار داده بود؟
- 4 - آیا رهبری با کار اعضای ملکی حزب در میان نظامیان موافق ولی با اقدام نظامی مخالف بود؟ اگر چنین بود، چرا بر س ا خط بطلان کشیده، ملکی ها وارد میدان گردانیده شدند؟

پاسخ به این پرسشها، معماهای زیادی را حل کرده می تواند. این گره را باید خود نویسنده باز کند.

می رویم به مطالب و پرسش های دیگر:

خلیل زمر منشی کمیته شهری کابل، رهبر مهمترین سازمان حزبی، به امر و هدایت کدام مقام، در کار غیر مجاز در میان نظامیان در زیر رهبری وکیل که از لحاظ سلسله مراتب در مقام پایانتز قرار داشت، موظف شده بود؟

شرح و بسط هایی در اتهام زنی بر خلیل زمر، مبنی بر ارتباط وی با استخبارات بیرونی، و همچنان سوء ظن های مشابهی علیه سرور منگل، درج کتاب گردیده است. وقتی چنان اتهامات خطیر علیه شخصیت های دست اول یک حزب سیاسی، مطرح شده بود، چرا در طول سال های حاکمیت حزب، نه تحقیقی در زمینه صورت گرفت، نه از محکومیت و مجازات سخنی زده شد و نه در اعاده حیثیت شان قدمی برداشته شد؟

قضیه شنیده شدن صدای تیپ ریکاردر در جلسه غیر مجاز، در حساس ترین قطعه نظامی (گارد جمهوری)، نیز از آن حوادث خطیر بود، که رسیده گی عاجل و جدی رهبری را برای یافتن حقایق،

مجازات و خنثاسازی خطرهای احتمالی، ایجاب می‌کرد، آیا نویسنده گفته می‌تواند کی و به خاطر کی و چی، روی آن خاک کشید و آن حادثه پر اهمیت را پی‌نگرفت؟

در جایی، در نمایش نمونه دستاوردهایش در میان نظامیان، لیستی را از افسران گارد و پراشوت، منتشر کرده است. در حالیکه همه مشمولان آن لیست، اعضای حزب نبودند، بسیاری شان اعضای س ۱۱ بودند و وی همه را جذب شده گان خودش قلمداد کرده است. شمار زیاد اینها و افسران دیگر، در تلاش ناکامی که گفته می‌شود قرار بود علیه حکومت تره کی-امین، صورت گیرد، در ماه حوت سال ۱۳۵۸ اعدام گردیدند. متأسفانه خلاف ضرورتی که فان وان دونگ و جنرال جیاب نیز، در ملاقاتهای شان با وکیل، بر آن اصرار ورزیده و در صفحات گذشته از آن زکری به میان آمد، نه تنها از خود گذری صورت نگرفت، بلکه باز هم با دست و آشوری های عجولانه، برای امین زمینه داده شد دست به کشتار بی رحمانه خشک و تر، و به شکنجه و زندان بردن صدها عضو حزب و سرمایه های دانش و فرهنگ کشور، بزند. مرا در ماه دلو و قبل از گیر و گرفت های گسترده ماه حوت به آگسا و زندان برده بودند. من که از آماده گی های ادعا شده، یا به دلیل فقدان اعتماد و یا به دلیل زیر نظارت خانه گی قرار داشتن، اطلاع نداشتم، از ادعاها و اتهام های دژخیمان آگسا سر در نمی‌آوردم.

شماری از افسران اعدام شده ماه حوت را، که علی العجاله می‌توانم معرفی کنم، اینها بودند:

- هدایت الله قوماندان قطعه کوماندو؛
- جگرن گل محمد از قوای پراشوت، خسر بره عبدالجمیل نورستانی؛
- جگنورن انور، قوماندان تولی پراشوت؛
- جگنورن پراشوت شیر احمد؛
- عبدالصبور خوژمن؛
- جگرن شیر محمد قندهاری افسر تخنیک کندک مردت؛
- جگنورن حبیب الرحمان از لغمان، افسر کندک مردت؛
- تورن (یا جگنورن) عبدالحق راهی افسر قوای هوایی.

لیست حقیقی این اعدام شده گان به یقین دراز است، دوستان و رفقای که به یاری حافظه و اسناد نامهای بیشتری با خود داشته باشند، ادای واجب کرده در تکمیل آن همکاری فرمایند.

در آغاز این نقد گونه، در ارزیابی کتاب نوشته بودم که نویسنده نگفته هایی را نیز گفته است. وی برخی حقایق را به گونه مستقیم و صریح، و برخی را غیر مستقیم یا مبهم بیان داشته، که ازین جهت مستحق شادباش می‌دانمش. درانجا که با تحلیل همه جوانب مسأله، دلایل قتل میر اکبر خیبر را یک به یک شمرده است، به راستی آدم را به زرنگی، عمق و گسترده گی سنجش طراح توطئه، در انتخاب هدف، متقاعد می‌گرداند. بازخوانی این صفحه های کتاب را برای دریافت این حقایق توصیه می‌کنم:

رهبری حزب بعد از اطلاع خبر ترور خبیر، جلسه پلینوم کمیته مرکزی را در خانه نور محمد تره کی دایر نمود و کمیسونی را برای مراسم تشییع جنازه و تدفین میراکبر خبیر موظف ساخت.

دستگیر پنجشیری در کتاب "ظهور و زوال ح.د.خ.ا" در صفحه ۶۳ در باره چنین مینویسد: «پلینوم کمیته مرکزی بعد از نیمه شب ساعت سه بجه قبل از ظهر ۲۹ حمل دایر گردید. در این جلسه نور محمد تره کی خبر مرگ و ترور میراکبر خبیر عضو برجسته کمیته مرکزی را در حالی که آثار غم و اندوه و خشم و غضب انقلابی در سیمایش پیدا بود به پلینوم اعلام کرد و گفت: "حزب ما دیگر در برابر تجاوز و حمله و حشویه دشمن بی تفاوت نشسته نمیتواند، حزب ما میتواند و باید کسانی را که دست شان به خون فرزندان خلق افغانستان الوده شده است مجازات نماید"...

تاریخ ۲۹ حمل ۱۳۵۷، جنازه خبیر به اشتراک هزارها تن از اعضای حزب و هواه خواهانش با مارش عظیمی از منزل وی برداشته شده تا شهدای صالحین حمل گردید و بخاک سپرده شد. رهبران حزبی پس از انجام مراسم مذهبی، هریک نور محمد تره کی و ببرک کارمل بالای قبر میراکبر خبیر بیاتیه های پر شور و تهدید آمیزی را ایراد نمودند. حفیظ الله امین در این روز بسیار آرام بود و هیچگونه بیاتیه و فعالیت محسوس را در جریان تشییع جنازه و جلسه پلینوم کمیته مرکزی از خود نشان نداد. گویا منتظر حوادث بعدی بود.

ترور میراکبر خبیر انگیزه بی برای

قیام نظامی افسران مربوط به ح.د.خ.ا:

اگر یک شخص و یا اشخاص، اگر یک گروه یا سازمان سیاسی یا دولتی هر کدام در عقب ترور خبیر قرار داشته بوده باشند، تنها یک هدف در عقب آن نهفته بود. یعنی تحریک ح.د.خ.ا به یک عکس العمل افراطی در برابر دولت و سپس زندانی نمودن رهبران آن حزب از جانب رژیم محمد داود و بعداً به بهانه آن براه انداختن قیام نظامی از جانب افسران ح.د.خ.ا در اردو.

حال سوالی بوجود می آید که در عقب این ترور، آیا یک پلان دقیق قبلی و همه جانبه با در نظر داشت تأثیرات بعدی آن موجود بود یا نه؟ چرا در چنین اوضاع پیچیده کشور، یک عضو کمیته مرکزی ح.د.خ.ا هدف ترور قرار گیرد؟

جواب آن واضح است، زیرا طراحان ترور خوب میدانستند که ترور میراکبر خبیر باعث عکس العمل شدید ح.د.خ.ا در برابر دولت میگردد. همچنان طراحان ترور به خوبی می دانستند که این ترور، نه تنها که باعث انشعاب و پراگندگی سازمانی هردو جناح ح.د.خ.ا، در مرحله موجود نمی گردد، بلکه پروسه وحدت بوجود آمده در حزب را درین مقطع کوتاه زمانی توانائی و نیروی بیشتر داده و تقویت مینماید چنانکه تظاهرات بعد از ترور میراکبر خبیر این همبستگی و وحدت و یکپارچگی حزب و هواه خواهان آنرا نشان داد که با چه نیرویی براه انداخته شد. زیرا تمام اعضای ح.د.خ.ا صرف نظر از اختلافات جناحی گذشته شان، ترور میراکبر خبیر عضو برجسته کمیته مرکزی ح.د.خ.ا را که ماهیت سیاسی داشت، به مثابه یک عمل خصمانه علیه همه اعضای حزب و رهبری دانسته و آنها را برای مقابله با دشمن احتمالی شان مصمم و یکپارچه ساخت.

اینکه چرا میراکبر خبیر از جمله اعضای کمیته مرکزی ح.د.خ.ا مورد سوء قصد قرار گرفت باید در مورد کمی صحبت شود. اگر ترکیب اعضای رهبری حزب و تمام پیچیده گی ها،

از پادشاهی مطلقه الی سلطه جمهوری دموکراتیک افغانستان
حساسیت ها، رقابت
مد نظر بگیریم، میتوان
ترور قرار میگرفت
ترور بنا بر سوابق
در اوضاع و شرایط
است. لذا ترور نو
میدادند. همچنان
که گویا خلقیها و
آینده شان بر سبند
و متحد بود بدست
انشعاب دوباره

تظاهرات
اکبر
قرار میگرفت
حزبی بود
یکدیگر
شان در

حاصلیت هابرقابت ها و محاسبات گروهی و خصومت های قبلی جناحی را با تمام اجزای آن، مد نظر بگیریم، میتوان به این نتیجه رسید که در صورتیکه نورمحمد تره کی بعد از وحدت، هدف ترور قرار میگرفت، نتیجه گیری آن در اولین فرصت از جانب اکثریت خلقیها این می بود که این ترور بنابر سوابق طولانی مخالفت پرچمیها مخصوصاً "بیرک کارمل با نورمحمد تره کی، تراوضاع و شرایط بعد از وحدت، از جانب آنها بخاطر کسب رهبری بیرک کارمل صورت گرفته است. لذا ترور نورمحمد تره کی را جناح خلقیها، به پرچمیها و شخص بیرک کارمل نسبت میدادند. همچنان اگر بیرک کارمل ترور میگردد عین نتیجه گیری از جانب پرچمیها بوجود میآید که گویا خلقیها و نورمحمد تره کی خواسته اند او را از سر راه خود، بردارند تا به اهداف سیاسی آینده شان برسند. بنابراین در هر دو صورت، هدف وحدت، که موجودیت حزب واحد و یک پارچه و متحد بود بنست نمی آمد؛ بلکه برعکس، رویا رویی خصمانه میان هر دو جناح تشدید و باعث انشعاب دوباره میگردد.



و جامعه به تناسب ترور میر اکبر خیبر، تأثیر گزاری وسیع و همگانی نمی داشت. زیرا آنها بتناسب میر اکبر خیبر، از اعتبار و شهرت بسیار وسیع در آن زمان در حزب و جامعه برخوردار نبودند. لهذا تروریگانه شخصیت که از نظر طراحان این ترور میتوانست تمام اعضای حزب را بسیج نماید، بدون اینکه به وحدت درون حزب صدمه برساند و اختلافات را در داخل حزب دامن بزند ترور میر اکبر خیبر خواهد بود. زیرا خیبر از جمله شخصیت های سیاسی بود که قبل از تأسیس حزب زندانی شده بود و شهرت خوبی در میان روشنفکران، از جمله اعضای ح. د. خ. ا و هواه داران خود داشت. همچنان وی در هنگام انشعاب در حزب، در رویاروی فردی با نور محمد تره کی و رفقایش قرار گرفته بود و عضو کمیته مرکزی در دوران انشعاب نبود. لذا بطور طبیعی خصومت کمتر خلقیها را بخود جلب نموده بود. میر اکبر خیبر بعد وحدت هر دو جناح، در مقامی نبود که باعث تشویش نور محمد تره کی و هوادانش شود. همچنان وی، از احترام خاصی میان پرچمیها بنابر خصوصیات شایسته و سابقه طولانی مبارزه اش برخوردار بود. همچنان مسئولیت نظامی بعد از وحدت دو جناح، کاملاً به رهبری نور احمد نورو این جانب در جناح پرچمیها سپرده شده بود و خیبر بعد از وحدت هر دو جناح، ازین وظیفه کنار رفته بود. لذا ترور وی موجب پراگندگی سازمان نظامی نیز نمی گردید. همچنان خیبریکی از طرفداران نهضت آزادی خواهی پشتونستان در میان محافل سیاسی شناخته شده بود و روابطی با عده ای از رهبران پشتون و بلوچ آن طرف خط نیورند داشت. لذا با جمع بندی مختصر، گفته میتوانیم که ترور میر اکبر خیبر تأثیر وسیع در اذهان اعضای ح. د. خ. ا و جامعه داشت و ذهنیت همه را برای یک حرکت و نمایش بزرگ سیاسی و بعداً برای قیام نظامی، مساعد میساخت.

در مورد دست داشتن دولت محمد داؤد در ترور میر اکبر خیبر باید تذکر داد که ترور یکی از اعضای رهبری ح. د. خ. ا همچون میر اکبر خیبر از جانب دولت، خطرات پیشبینی نشده بی برای دولت در قبال داشت. گردانندگان دولت میدانست که چنین عملی، چه مشکلات و عکس العمل هایی را در مقابل آنها، مخصوصاً بعد از وحدت دو جناح حزب، بوجود می آورد. لهذا به مشکل میتوان تصور نمود که دولت در مجموع و مخصوصاً شخص محمد داؤد این قتل را سازماندهی و یا از آن قبلاً آگاهی و مورد تأیید قرار داده باشد. مگر اینکه اشخاص قدرتمندی چون وزیر داخله عبدالقدیر نورستانی و یا غلام حیدر رسولی و وزیر دفاع، درهم آهنگی آگاهانه یا ناآگاهانه با سازماندهندگان اصلی و یا استخبارات خارجی، در عقب ترور میر اکبر خیبر قرار داشته بوده باشند، که این عمل شان خود انگیزه، سقوط دولت محمد داؤد را فراهم نمود. طوریکه در صفحات قبلی تذکر بعمل آمد، حفیظ الله امین چهار ماه قبل از ۷ ثور ۱۳۵۷ در جلسه چهار نفری کمیته نظامی در ۱۵ اجدی سال ۱۳۵۶ در جریان بحث راجع به اوضاع آن زمان کشور، نیت اصلی خود را برای برآوردن قیام نظامی نشان داد. زیرا حفیظ الله امین از نور احمد نورو دو کتور شاه ولی اعضای بیروی سیاسی و اعضای دارالانشای کمیته مرکزی در این جلسه این سوال را طرح کرد: «رفقا اگر دولت دست به گرفتاری و زندانی نمودن رهبران حزب بزند شما دو تن اعضای دارالانشای کمیته مرکزی، برای من و رفیق وکیل بگوئید که در این صورت مسئولیت و مکلفیت ما چیست و ما باید چه اقداماتی را انجام بدهیم؟» بطور واضح معلوم میشود که امین چهار ماه قبل مطمئن

بود که رهبران حزبی روزی زندانی شدند. چنانچه بعد از ترور میراکبر خبیر و برپائی تظاهرات از جانب ح. د. خ. ا. عده‌یی از رهبران حزب زندانی شدند. به این ترتیب درک میگردید، که چگونه زمینه عملی شدن پلانهای سنجیده شده قبلی حفیظ الله امین، مساعد گردید. همچنان امین، مدتها قبل از ترور میراکبر خبیر و زندانی شدن رهبران حزب، به اساس نوشته‌ها و گفتارهای وفاداران ملکی و نظامی اش، برای مسئولین ملکی و نظامی خلقی خویش، دستور داده بود، که در صورت زندانی شدن رهبران حزب، باید آمادگی برای قیام نظامی داشته باشید. بنا به "حفیظ الله امین بخاطر براه انداختن قیام نظامی، منتظر زندانی شدن رهبران حزب بود. تا انگیزه‌ای برای براه انداختن قیام در بین نظامیان وفادار مربوط به ح. د. خ. ا. داشته باشد.

مناسبات و روابط میراکبر خبیر با ببرک کارمل:

زمانیکه میراکبر خبیر و ببرک کارمل، در دوران حکومت شاه محمود زندانی بودند با هم آشنا شدند و از آن به بعد، هر دو با هم دوست و رفیق بودند. در سیاست و مبارزات حزبی، در تمام عرصه‌ها یکدیگر خود را کمک می‌کردند و همه مسائل را مشترکاً در همکاری و مشوره به پیش می‌بردند. میراکبر خبیر، بعد از انشعاب حزب ح. د. خ. ا. به عضویت کمیته مرکزی پرچمیها انتخاب گردید. ببرک کارمل همیشه میراکبر خبیر را در صحبت دو به دو و شخصی، ابرار خطاب میکرد و میراکبر خبیر، ببرک کارمل را اکثراً "ببرک جان" مینامید. هیچ گونه اختلاف سیاسی و عقیده‌ئی میان شان مشاهده نمی‌شد. صرف در اوائل دو سال جمهوریّت محمد داود، خبیر به تناسب کارمل نسبت به خط مشی محمد داود نسبتاً "خوشبینانه" مینگریست. اما بعد از تغییرات در سیاست‌های محمد داود، خوشبینی‌های وی به نا امیدي تبدیل شده بودند.

خبیر در یک حلقه بسیار محدود رفقای حزبی و شخصی که زیاد تر از پنج نفر نمی‌شد، بعضاً "برخورد های شخصی ببرک کارمل را در غیاب وی، مورد انتقاد قرار میداد و این موضوع بعضاً مورد نارضایتی و رنجش ببرک کارمل قرار میگرفت. تا حدی که بعضاً به کشیدگی های جدی غیر سیاسی میان شان منجر میشد. با وصف این کشیدگی های کوچک و غیر سیاسی، تا پروسه وحدت و جناح ح. د. خ. ا. در سال ۱۹۷۷، مناسبات بین‌هایت صمیمانه، دوستانه، فداکارانه و اعتماد کامل بالای یکدیگر خود داشتند. تمام تصامیم را در حیات سیاسی و حزبی مشترکاً اتخاذ مینمودند. بعضاً "در غیاب اعضای دیگر کمیته مرکزی، تصامیم مهم را می‌گرفتند و بعداً آنرا با سایر اعضای کمیته مرکزی شریک می‌ساختند.

متأسفانه، در جریان پروسه وحدت و بعد از وحدت، این مناسبات دوستانه و طولانی ببرک کارمل و میراکبر خبیر به تدریج به بی اعتمادی دو جانبه، میان شان تبدیل گردید. علت آن ترکیب بی‌روی سیاسی حزب واحد بود. زیرا جناح پرچمیها در این مورد به یک مشکل جدی مواجه شد. میراکبر خبیر در جناح پرچم، عملاً "بعناز ببرک کارمل مقام و اعتبار دومی را در میان کادرها و صفوف پرچمیها، از لحاظ نفوذ حزبی و معنوی، داشت. ولی در بی‌روی سیاسی ده نفری حزب واحد و دارالانشای چهار نفری بعد از وحدت، راه نیافت و صرف بحیث عضو کمیته مرکزی ۳۰ نفری ح. د. خ. ا. باقی ماند. بنابراین، این موضوع بالای روابط سیاسی خبیر با کارمل عمیقاً

اثر گذاشت. بعد از وحدت، ببرک کارمل درباره اینکه خیبرچرا به بیروی سیاسی شامل نگردید
برایم چنین بیان داشت:

«در جریان پروسه وحدت به مشکل بزرگی روبرو گردیدم. زیرا رفیق خیبر را نمی
توانستم در بیروی سیاسی حزب واحد با خود داشته باشم. زمانیکه موضوع را با وی در میان
گذاشتم، متأسفانه بسیار حساسیت نشان داد و باعث رنجش جدی وی شد و حق به جانب هم بود.
ولی نمی دانستم این مشکل را چگونه حل کنم.»

کارمل جریان مذاکرات درباره وحدت را با نورمحمد تره کی چنین بیان نمود:

«در مورد وحدت سازمانی میان رفیق تره کی و من، موافقت صورت گرفت که در تمام
مقامات رهبری حزبی، تناسب اشتراک در آن از هر دو طرف بطور مساوی قبول شده و صرفاً
موافقت نمودم که تره کی بحیث منشی عمومی حزب، این امتیاز را داشته باشد. تره کی در جریان
پروسه وحدت، اول پیشنهاد کرد که اعضای اصلی منتخب کمیته مرکزی کنگره باید به بیروی
سیاسی تعیین شوند؛ یعنی از جانب خلقیها تره کی، زیری و پنجشیری و از جانب پرچمیها ببرک
کارمل و کشتمند. من این پیشنهاد تره کی را نپذیرفته و گفتم، حالا که به اصل مساوی اعضا
در کمیته مرکزی و بیروی سیاسی و دارالانشاء کمیته مرکزی، از جانب هر دو طرف توافق شده
است، باید به اساس آن عمل نمایم. لهذا پیشنهاد نمودم که اگر از جانب شما سه نفر (تره کی، زیری
و پنجشیری) برای عضویت در بیروی سیاسی پیشنهاد میگردد، از جانب ما (ببرک کارمل، خیبر
و کشتمند) معرفی میگردد. تره کی پافشاری نمود که خیبر عضو کنگره نبود و بعد از اشعاب به
کمیته مرکزی شما انتخاب شده است. من استدلال کردم که خیبر قبل از تشکیل کنگره، عضو
کمیته تدارک هفت نفری برای تشکیل حزب بود. تره کی گفت، که غبار، روحی و زما هم عضو
کمیته تدارک بودند؛ ولی در کار کنگره و بعد در تشکیل حزب سهم نگرفتند. لذا خیبر را هم نمی
توان قبول کرد. روز دیگر، تره کی علاوه کرد که بر علاوه سه نفر قبلی، دو نفر دیگر از جناح خلقیها
را برای عضویت بیروی سیاسی معرفی میکند، یکی داکتر شاه ولی و دیگری میثاق، که هر دو هم
عضو کنگره بودند و هم عضو کمیته مرکزی قبل از اشعاب در حزب. لهذا شما هم از جمله
دیگر اعضای کنگره و کمیته مرکزی قبل از اشعاب، پنج تن را به بیروی سیاسی معرفی کنید.
لذا من در حالیکه طرفدار شمولیت میراکبر خیبر و دو کتور اناهیتا در جمله پنج تن اعضای بیروی
سیاسی بودم، اما بنا بر موضوع گیری سرسخت نورمحمد تره کی نتوانستم آنها را به بیروی سیاسی
پیشنهاد نمایم و بعوض آنها، ناگزیر سلیمان لایق و بارق شفعی را معرفی نمودم. بدین ترتیب، از طرف
ما نور، کشتمند، لایق، بارق و خودم بحیث اعضای بیروی سیاسی معرفی گردید.»

در حالیکه توضیحات ببرک کارمل را با نقت میشنیدم و به استدلال های تاکتیکی
و تخنیکی تره کی که ببرک کارمل را در وضع دشواری قرار داده بود می اندیشیدم. برای ببرک
کارمل نظر خود را با تفصیل در مورد چنین بیان نمودم. «درست است که استدلال رفیق تره کی
از نگاه تخنیکی درست بود، اما در پروسه وحدت چرا رفیق تره کی نظر خود را تحمیل کند که فلان
شخص را در بیروی سیاسی و یا دیگر مقامات حزبی بیاورید و فلان شخص را نیاورید.» ببرک
کارمل در اخیر صحبت گفت.

«به گمان من
ورفیق تره کی راقیلا
فعالیت های حزبی شخص
به ادامه گفتم:
«باید درزه

به بیروی سیاسی را
آگاهی داشتند، لذا تر
میگرفتیم.» ببرک
«همان ط

نیود، به همین تره
میراکبر

رهبری و کادر ه

قلب خود، برخلاف

و دوراندیشی بو

مایوس و افسر

از نزدیکان سا

داشت، در کتاب
شخصی وی

در مورد چگو
«در

اول و دوم، ه

بازی ها، ه

در دفتر سیا

اینکه دشمن

حق مرا نه

ته یک کر

وفادار به

عمومی

میپندارد

برجگره

به بیرو

و ناظر

«به گمان من، دوستان اتحادشوروی هم، در آمدن خیبریه بیرونی سیاسی موافق نبودند و رفیق تره کی را قبلاً مشوره داده بودند. زیرا تره کی هیچگاه با خیبردر جریان مبارزات و فعالتهای حزبی شخصاً مواجه نبوده تا دلیل مخالفت وی در آمدن خیبریه بیرونی سیاسی شود.»

به ادامه گفتیم: «باید در زمینه با دوستان شوروی هم صحبت مینمودید و حساسیت نیامدن رفیق خیبر به بیرونی سیاسی را با آنها در میان می گذاشتید.» ببرک کارمل گفت: «چون آنها از پروسه وحدت نگاهی نداشتند، لذا تره کی و من هم باید در بعضی موارد با اهمیت، مشوره شان را مد نظر می گرفتیم.» ببرک کارمل همچنان اضافه نمود:

«همان طوریکه تمام فعالیتها و روابط افراد معتبر و با نفوذ دولتی از نظر شورویها پنهان بود، به همین ترتیب، فعالیتها و روابط رهبران حزبی هر دو جناح هم از نظر شان دور نمی ماند.» میراکبر خیبر قبل از وحدت و بعد از آن، بحیث یک پرنسیپ در صحبت های خود با اعضای رهبری و کادرها بخوبی و با شور و شوق از وحدت دو جناح حزب یاد مینمود؛ ولی در اعماق قلب خود، برخلاف تمام زندگی گذشته خود که انسان آرام، خون سرد، با حوصله و سرشار از خوشبینی و دوراندیشی بود، یکباره بعد از وحدت، به یک انسان سخت ناراحت و بعضاً "عصبی و تا حدی مایوس و افسرده بنظر میخورد و خود راتنها و منزوی احساس میکرد. اکرم عثمان که یکی از نزدیکان سابقه دار و دانی میراکبر خیبر بود و روابط بسیار نزدیک شخصی با موصوف داشت، در کتاب تاریخی، سیاسی و ادبی "کوچه ما" در صفحات ۷۰۴ و ۷۰۵ جلد اول، که علائق شخصی وی نسبت به خیبر در آن انعکاس یافته است، در مورد صحبت خود با میراکبر خیبر در مورد چگونگی وحدت دو جناح ح. د. خ. چنین مینویسد:

«در همان روزها کار تجدید هیأت رهبری جدید حزب روی دست گرفته میشد و منشی اول و دوم، میراکبر خیبر را از عضویت در بیرونی سیاسی محروم میکنند، اما منشی دوم که در جناح یازی ها، هم پیاله خیبر میباشد، بخاطر ابرای ذمه میگوید که این منشی اول است که حضورت را در دفتر سیاسی ندیده ندارد. خیبر جواب میدهد: تو می خواهی با یک تیر دو فاخته شکار کنی، یکی اینکه دشمنی مرا با منشی اول کماتی کنی و دیگر اینکه لبهایت را به خاک بمالی و افاده دهی که حق مرا نخورده ای. من بخاطر وحدت، به عضویت عادی در حزب قناعت میکنم. شما هر دو سرو ته یک کربلس هستید! میراکبر تنزیل درجه اش را بار نخست از زبان "قدوس غوربندی" از فعالان وفادار به خودش میشوند و بدون نگرانی و تأسف میگوید: فراتر از ما چیزی بنام خرد و وجدان عمومی وجود ندارد. من به قضاوت چنان قاضی منصفی عقیده دارم. باید انتظار بکشم. میراکبر میندازد که از پشت سر، با دشنه بهترین دوستان اش ضربه ای کاری خورده و نوک آن سلاح بر جگرش خلیده است.»

صحبت و برداشت اکرم عثمان با خیبر، عمق نارضایتی میراکبر خیبر را از عدم عضویتش به بیرونی سیاسی حزب، بعد از وحدت نشان می دهد.

در مورد ترور میراکبر خیبر بسیاری از نویسندگان، تحلیل گران سیاسی، خاطره نویسان و نظران اوضاع و صاحب نظران آن زمان، متفق الرای اند که ترور میراکبر خیبر یک ترور

سیاسی بود و آنرا انگیزه قیام هفت ثور خوانده اند. راجع به علت ترور و عاملین آن مرتکبان، روایات، حدسیات، روایات و پیش داوری های گوناگون ابراز داشته اند. تاکنون در این باره یک روایت واحد و قطعی بوجود نیامده است و ممکن مانند بسیاری قتل های سیاسی در جهان، در این اتفاق نظر بوجود نیاید. زیرا ترور خیبر برای زمینه سازی یک قیام نظامی سازماندهی شده، نه اینکه بخاطر خصومت سیاسی و دشمنی شخصی این و یا آن شخص و یا سازمانی سیاسی با موصوف.

تنها یک مطلب واضح است که حفیظ الله امین و طرفدارانش از ترور میر اکبر خیبر آقب ناشی از آن که باعث زندانی شدن رهبران حزب شد، به نفع شخصی و جناحی دیده نموده اند. برعکس، ترور میر اکبر خیبر زیان های مرگ باری رابع از ۷ ثور ۱۳۵۷ برای اعضای جناح پرچمیها و رهبران آن به بار آورد.

ن ملاقاتم با میر اکبر خیبر:

طوری که در صفحات قبلی بیان نمودم، قبل از رفتنم به اتحاد شوروی در اواخر ماه جون ۱۳۵۷، برای خدا حافظی نزد تره کی، کارمل، امین و دیگران رفتم. به همین منظور تاریخ ۲۱ جون ۱۳۵۷ دیدن میر اکبر خیبر به منزلش که در بلاک ۳۵ میکروورین اول، در عقب بلاک نوراند لاروق شفعی واقع بود، رفتم. میر اکبر خیبر تنها بود. بعد از احوال پرسی موضوع رفتنم به افغانستان و پرسشها، میر اکبر خیبر در

پادشاهی مطلقه در
خونت دارند
خیبر در اخ
عمر رژیم
داود، کیه
سفری بود
توانستم
نوردره
مستقیم
و وی
برایم
رفیق
خیبر
احد
این

در صفحات بالا، حقایق زیادی را می توان دید. بزرگی شخصیت و وزنه خیبر در حزب، در جامعه و در منطقه بسیلر خوب بیان شده، ذکر خصایل استثنایی خیبر در تضاد با ادعا هایش در صفحات ۲۴۳ تا ۲۵۲ که شخصیت خیبر را هدف گرفته بود، قرار داشته بر بطلان آن صحنه گذاشته است. دلایل برای هدفگیری خیبر، همان طوری که نوشتم، خیلی دقیق و پخته اند. ولی از نگاه یک پولیس جنایی، نتیجه بنا شده برین دلایل، کامل و کافی نیست. بر مبنای همین دلایل، هر بدخواهی می توانست وارد عمل شود. این صاحب مدعا می توانست دشمن عقیدتی-سیاسی بوده باشد تا حزب و جامعه را از وجود و موثریت او محروم گرداند، می توانست حواریون داوود باشند تا جو تسهیل حمله بر حزب را خلق کنند، می توانست امین به تنهایی یا در مشوره با کسان یا قدرت دیگر باشد، تا با ایجاد فضای متهیج، مثلیکه نویسنده استدلال کرده، دولت تحریک به حمله شده زمینه قیام را مساعد گرداند. قاتل می توانست کسی دیگر با محرک دیگر غیر از آنچه گفته شد، بوده باشد. از نگاه اصول تحقیق جنایی یک قتل می تواند بنا بر دلایل زیادی ارتکاب گردد. منشأ آن می تواند اقتصادی، سیاسی، عقیدتی، بازی های استخباراتی، بیماری، رقابت، انتقام، نفرت، هیجان آنی، اشتباه وحتا خطا و امثالهم باشد.

البته درین صفحات، با بعضی افاده ها، ازان جمله عصبانیت خیبر بنا بر نارضایتی از عدم ارتقایش در رهبری، و دلایل ارائه شده برای عدم ارتقای او، همانگونه که در بخش قبلی مدلل ساخته ام، موافق نمی باشم.

ادامه دارد

۳ اپریل ۲۰۱۷